

## باسمه تعالی

۱..... توضیح «محکی»

۲..... توضیح «مقطع»

## موضوع: حجج و امارات / قطع / قطع اجمالی

## خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل در مورد منجزیت علم اجمالی نسبت به مخالفت احتمالیه بحث شد. گفته شد این مطلب بستگی به تبیین حقیقت علم اجمالی دارد. سه نظر مطرح و بررسی شد. در این جلسه مقدماتی برای تبیین نظر مختار بیان می‌شود.

در مورد مفهوم دو نکته دیگر نیاز به توضیح دارد:

نکته اول اینکه همانطور که گفته شد مفهوم ممکن است جزئی یا کلی باشد و هر مفهوم یکی از این دو قسم است، یعنی هیچ مفهومی از این دو حال خارج نیست. برخی الفاظ وجود دارند که در یک جمله دارای مفهوم جزئی و در جمله دیگر دارای مفهوم کلی می‌شوند. به عنوان مثال مفهوم «هذا الانسان»، فرض شود در جمله «هذا الانسان رجل مومن» اشاره به زید دارد، در این صورت «هذا الانسان» مفهوم جزئی است؛ اما در جمله «الانسان اشرف المخلوقات و هذا الانسان قد یکون اذل من الانعام»، مفهوم کلی است. بنابراین جزئیت و کلیت اسماء اشاره تابع معنی است، یعنی اگر به معنی خاص اشاره شود «مفهوم جزئی» و اگر به معنی عام اشاره شود «مفهوم کلی» خواهند داشت.

نکته دوم اینکه همانطور که گفته شد مفهوم جزئی همیشه یک مصداق دارد، که باید مصداق آن موجود باشد. البته نیازی نیست مصداق مفهوم جزئی، در زمان حاضر (زمان تکلم) موجود باشد؛ بلکه باید در یک زمانی (هرچند زمان گذشته باشد) وجود داشته باشد. مصداق آن نیز گاهی برای ما معین و گاهی نامعین است. به عنوان مثال مفهوم «زید» یک مفهوم جزئی است، که گاهی مصداق آن برای ما معین است و گاهی نامعین است.

## توضیح «محکی»

«محکی» اصطلاحی است که در کنار «معنی» و «مفهوم» و «مصداق» اضافه شده است. نقش محکی در کلام نسبت به نقش آنها، به مراتب مهم‌تر است. مراد از محکی معنی لغوی آن نیست، بلکه معنای اصطلاحی مراد است که باید توضیح داده شود. هر لفظی در نظر مختار از این سه قسم خارج نیست:

الف. اسم: لفظی است که به عنوان یک نام برای یک شیء قرار گیرد، مانند «زید»، و «بکر»، و «انسان»، و «شجر»؛

ب. علامت: برخی الفاظ نام برای اشیاء نیستند (بلکه علامت قرار داده شده‌اند برای امری)، مانند تمام حروف مثل «حتی»، و «من»، و «علی»؛

ج. مرکب: برخی الفاظ نیز مرکب از اسم و علامت هستند، مانند تمام افعال؛ به عنوان مثال «ذهب» مرکب از اسم (یعنی ماده)، و علامت (یعنی صورت و هیئت) است.

در هر زبانی باید الفاظ اسمی و علائم باشند، البته ممکن است لفظ مرکب در پاره‌ای از زبان‌ها نباشد. به عنوان مثال در زبان فارسی لفظ «است» علامتی است که در زبان عربی به شکل هیئت نمایان می‌شود. به هر حال ممکن نیست در یک زبان همه الفاظ «اسم» باشند، و یا همه الفاظ «علامت» باشد.

با توجه به این مقدمه، اگر «اسم» در یک جمله به کار برده شود، باید یک مشارالیه ذهنی در آن اسم باشد. یعنی ممکن نیست اسم درون جمله به کار رود بدون اینکه مشارالیه داشته باشد. «محکی» همان مشارالیه ذهنی یک اسم در جمله است. به عنوان مثال موضوع در سه جمله «الانسان نوع من الحيوان»، و «الانسان کلی»، و «الانسان یموت»، لفظ «الانسان» است. مفهوم (و معنی) انسان در این سه جمله یکی است و متفاوت نیست، اما مشارالیه انسان در این سه جمله متفاوت است. مشارالیه انسان در جمله اول «طبیعت انسان» است نه مفهوم انسان (که اصلاً حیوان یا حتی جوهر یا جسم نیست)؛ و در جمله دوم «مفهوم انسان» است؛ و در جمله سوم «افراد انسان» است (زیرا معنی یا مفهوم انسان مرگ ندارد). بنابراین تشخیص محکی یک اسم در جمله بسیار مهم است. البته ممکن است محکی یک اسم فرد متعین و یا مردّد باشد، به عنوان مثال محکی انسان در جمله «رایت انساناً» فرد متعین بوده؛ و در جمله «اکرم انساناً» فرد مردّد است؛

در نتیجه در غالب موارد، محکی یکی از این پنج امر (مفهوم، معنی، افراد، فرد متعین، و فرد مردّد) است؛ هرچند ممکن است امر دیگری نیز محکی واقع شود. گاهی ممکن است محکی در جمله واحد متفاوت باشد، به عنوان مثال در جمله «رایت انساناً» اگر متکلم صادق باشد، محکی انسان «فرد متعین» بوده؛ و اگر متکلم کاذب باشد، محکی انسان در آن جمله «فرد مردّد» خواهد بود.

### توضیح «مقطوع»

«قطع» یکی از صفات نفسانی بوده که عبارت از «تصدیق جزمی» یا «اذعان صددرصد» است. مراد از «مقطوع» همان متعلق یک قطع در افق نفس است. «قطع» عارض بر نفس شده (و در افق نفس است) و متعلق آن نیز در افق نفس خواهد بود. تحقق قطع بدون متعلق ممکن نیست، همانطور که تحقق حب بدون محبوب (متعلق بالذات برای حب در افق نفس) ممکن نیست؛ زیرا قطع از مفاهیم ذات اضافه می‌باشد که بدون مقطوع محقق نمی‌شود.

دو نظر (یکی بین اصولیون، و دیگری بین منطقیون) در مورد متعلق قطع و تصدیق جزمی وجود دارد:

الف. در نظر منطقیون، متعلق قطع همیشه یک «نسبت» است. توضیح اینکه در نظر فلاسفه با تکلم به یک جمله سه قضیه طولیه محقق خواهد شد: قضیه محسوسه یا ملفوظه؛ و قضیه مسموعه؛ و قضیه معقوله. «قضیه معقوله» مرکب از سه جزء است: تصور موضوع؛ تصور محمول؛ و نسبت حملیه بین آنها؛ که هر سه در قوه عاقله هستند (یعنی قضیه معقوله، مجموعه این سه جزء است). در نظر منطقیون متعلق هر قطعی «نسبت حملیه» است که بین دو تصور در قوه عاقله (در قضیه معقوله) وجود دارد.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد نظریه منطقیون صحیح نیست؛ زیرا اولاً در نظر مختار قضیه‌ای به عنوان «قضیه معقوله» وجود ندارد؛ و ثانیاً بر فرض وجود قضیه معقوله، در آن «نسبت حملیه» وجود ندارد. البته این بحث‌ها مرتبط با علم اصول نبوده و باید در جای خود بحث شود، لذا این اشکال مبنایی است.

۱. به همین سبب برخی مانند «تفتازانی» در تعریف علم گفته‌اند «ان العلم ان كان ادعائاً للنسبة فتصديق و الا فتصور».